

تمام ماهورهای عباس آباد را بیرق زده برای قزاقخانه حدود معین کرده‌اند. مردم بیچاره خیلی متوحش هستند معلوم نیست مشیت الهی به چه قرار گرفته است، امیدوارم انشاءالله تعالی خودش رحم بفرماید، من خودم عیال و اولاد و کسانم را سپردم بخدا و چهارده معصوم که در ظل رأفت خودش در پناه خودش حفظ بفرماید. سوار شده رفتم منزل. سپهدار، آدمم منزل ظهیرالدوله نبود، آدمم منزل امروز عصری که بنا بود مردم در سبزه میدان جمع بشوند و ناطقین نطق بکنند، از طرف نظمیّه اعلان شده اولیاء دولت اقدامات مجددانه برای بیرون کردن قشون روس کرده و خواهند کرد دیگر لازم نیست مردم در سبزه میدان جمع شده ناطقین بکنند. مردم زیادی جمع شده بودند، بعد متفرق شده بودند. من این کار را هم از روس می دانم. حالا خواهیم دید قشونشان را خواهند برد؟ تمام مردم را به هم می ریزند که به تمام مردم بنمایانند که این نظم بواسطه قشون ما بوده، وقتی کشت و کشتار زیادی شد آن وقت هر کار دلشان بخواهد می کنند، اگر انشاءالله قشونشان رفت مردم پاپی همدیگر نشدند آنوقت خوب است، ولی امیدوارم انشاءالله خداوند عقلی بهمه کس بدهد که تکلیف خودشان را بفهمند، امید از کرم حق است، خداوند خودش اصلاح بفرماید اگر بعد از رفتن قشون روس شلوغ بشود، ایلات سربلند بکنند (در شهرها هم اسباب اغتشاش فراهم کنند آنوقت می ترسم به تمام دنیا معلوم بکنند آسایش ایرانی ها بواسطه ماها بوده، آنوقت قشون زیادی برای نظم ایران وارد بکنند، ولی انشاءالله این حدسیات من دروغ خواهد شد و اسباب آسایش خلق فراهم خواهد شد.

دوشنبه ۱۲ شهر جمادی الاخر ۱۳۲۸

سوار درشکه شده رفتم منزل اعتصام السلطنه، میدان توپخانه را یعنی عمارت توپخانه را که محل نظمیّه است برای ورود پیرم آئین بسته، طاق نصرت درست کرده‌اند قدری تعجب کرده گذشتیم. آقا میرزا آقاخان آمده قدری صحبت کرده، یکهزار و

پانصد تومان به میرزا آقاخان در این بی پولی داده او رفت، شکر خدا را گفته استراحت کردم.

سه شنبه ۱۳ شهر جمادی الاخر ۱۳۲۸

سوار شده رفتم امیریه، خدمت سرکار خاصه خانم رسیده تا یکساعت از شب رفته آنجا بودم، قدری هم با تلفن با حضرت اقدس صحبت کرده بعد سوار شده آمدم منزل.

چهارشنبه ۱۴ شهر جمادی الاخر ۱۳۲۸

- قدری روزنامه نوشته، بعد امروز را هم ادارات تعطیل کرده اند برای اینکه روزی است که مظفرالدین شاه دستخط عدالت خانه داده، بعد منتهی به مشروط شد. آقا میرزا آقاخان می گفت انتظام الدوله هم از خمسه آمده است.

پنجشنبه ۱۵ شهر جمادی الاخر ۱۳۲۸

- سوار شده آمدم کامرانیه، حضور حضرت اقدس رسیده، ظل السلطنه، اقتدار السلطنه علیقلی میرزا نصرت السلطان که او هم یکی از پسرهای حضرت اقدس است بودند. باری قدری بیرون آمده به کارهای شخصی رسیدگی فرموده بعد تشریف فرمای اندرون شدند.

جمعه ۱۶ شهر جمادی الاخر ۱۳۲۸

- سوار شده رفتم جمال آباد بالای صاحبقرانیه منزل قائم مقام. مختار السلطنه هم آنجا بود. شهرتی پیدا کرده بود که قائم مقام حال جنونی پیدا کرده است، ولی حالش خوب بود در کمال عاقلی بود. اخبار تازه؛ نظام السلطان حاکم مازندران شده است.

شنبه ۱۷ شهر جمادی الاخر ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت رب العزة، منصورالحکماء آمده من را دید، دوا داد و رفت، بعد آقا میرزا آقاخان آمده او هم رفت. چون حمام واجب داشتم با حال کسالت رفتم حمام.

یکشنبه ۱۸ شهر جمادی الاخر ۱۳۲۸

امروز را نهار مهمان سرکار خاصه خانم هستیم. چون به سلامتی روز سه شنبه ۲۰ به شمیران می‌روند، امروز را دعوت فرموده نهارِ خداحافظی دادند. تا مغرب بودم بعد سوار شده آمدم تماشای «الکترادی».

دوشنبه ۱۹ شهر جمادی الاخر ۱۳۲۸

امروز تمامش را در اندرون بودم کسل بودم، بعد هم منصور آمد دوا داد.

سه شنبه ۲۰ شهر جمادی الاخر ۱۳۲۸

سرکار مُعززالملوک امروز مهمان منیرالدوله هستند، عیال آصف السلطنه. محمد صادق میرزا، معز اخوی و حسن خان (هم) آمدند، تمام روز را در منزل بودم.

چهارشنبه ۲۱ شهر جمادی الاخر ۱۳۲۸

دو شیشه عکس کپی کرده، سر خودم را مشغول کرده، نهار هم نخود آب صرف کرده استراحت کردم عصری نماز خوانده، بعد ضرغام السلطنه با پسر ساری اصلان آمدند رفتم بیرون، قدری صحبت کرده شکر خدا را کرده، استراحت کردم.

پنجشنبه ۲۲ شهر جمادی الاخر ۱۳۲۸

امروز هم تمام در منزل بودم، بعد رفتم حمام بیرون آمده صرف نهار کرده استراحت کردم، - دعاهای شب جمعه و کمیل و غیره را خوانده شکر خدا را گفته استراحت کردم.

جمعه ۲۳ شهر جمادی الاخر ۱۳۲۸

اخبارات این است که امروز عصری پیرم با سردار بهادر وارد شهر شدند، دیشب هم در مهرآباد بودند، اگر چه مستقبلین تا قزوین بلکه تارشت رفته بودند، ولی دیشب و دیروز تا شاه آباد کرج خیلی ها رفته بودند، امروز صبح هم که در مهرآباد معرکه بوده است، هرکس را (که) بخواهید از رجال و اعیان و سردارها و شاهزادگان و امرا رفته بودند از قبیل جلال الدوله و علاءالدوله، دو طاق نصرت هم که در خیابانها بسته بودند، به هوای تماشا، زن‌ها از صبح در خیابانها جا گرفته بودند، عصری هم از فرار جمعیت زیادی در خیابان بودند، پشت بام‌ها پر از زن بود. حضرات هم سوار بر اسب‌های شاهی با یدک و موزیک و تشریفات هرچه تمام‌تر؛ سوار ژاندارم و پلیس و تشریفات وارد شدند، اول گویا رفته بودند پیش عضد الملک. اسرا را که آورده‌اند پیش از ظهر باگاری وارد کرده بودند. این اسرا اغلب از یک زاده‌ها و خوانین «قجه بگلو» و سایر طایفه‌های شاهسوند که این‌ها پناهنده شده بودند. این‌ها هم به آنها امان داده تا آستارا آورده بودندشان از آستارا اسلحه‌شان را گرفته بودند آن وقت گفته بودند تماماً حبس هستید. بیچاره‌ها خدمت به اینها کرده بودند، گویا از قزوین زنجیرشان کرده‌اند اسمشان را گذارده‌اند اسرا. باری خداوند همه‌چه خواسته است.

شنبه ۲۴ شهر جمادی الاخر ۱۳۲۸

- اخبارات تازه این است که؛ صاحب اختیار حاکم خراسان شده است. امیر اعظم

را هم در استرآباد ترکمن‌ها دورش کرده‌اند یعنی در محاصره است خیلی خطرناک. انشاءالله خداوند در پناه خودش حفظش می‌کند. کرمانشاه هم مغشوش است، داودخان با ایل سنجایی متحد شده، در واقع یاغی شده‌اند. اغلب جاهای دیگر هم مغشوش است، بعضی مقصرین پلیتیکی مثل «رضا بالا» و «میرزا آقای مجاهد» و پسر مجتهد تبریز که میرزا حسین آقا باشد و جمعی که به قدر پانزده ماه بود در حبس بودند، آخوند ملا کاظم نوشته توسط کرده، مرخص کرده بودند دو سه روز است مرخص شده‌اند.

یک کاغذ هم آخوند ملا کاظم به ناصرالملک نوشته که از قراری که معلوم می‌شود کلیه وضع طهران و ایران بد شده آنچه مقصود مایود برای مشروطیت، عدالت، غیر از آن است، بعضی وکلا مثل تقی زاده، حسین قلی خان نواب حکیم الملک و اینها بایست از مجلس بیرون بروند. از قرار بعضی تحمیلات به مردم بسته شده، اگر چنین است من حکم دیگری خواهم کرد. ولی از قرار چندین کاغذ نوشته به سپهدار و حاجی علیقلی خان، ولی آنها هیچکدام کاغذهایشان را مرئی نکرده‌اند ولی این کاغذ قدری مرئی شده توی مردم هم خیلی بگومگوست. امین الحرم دیروز مرحوم شده و حال اینکه خیلی اظهار افلاس می‌کرده مبلغی پول زرد داشته است. نعشش را هم بردند به قم.

یکشنبه ۲۵ شهر جمادی‌الآخر ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت حق تعالی رفتم بیرون، موثق‌الدوله، حاجی امین الخاقان و محمد صادق میرزا و قوام‌السادات بودند مدتی صحبت کرده بعد رفتیم به زیرزمین، قدری تخته بازی کرده صرف نهار کردیم، بعد از نهار موثق‌الدوله خوابید. نیم ساعت به غروب امین نقاره و ارباب شهریار آمدند.

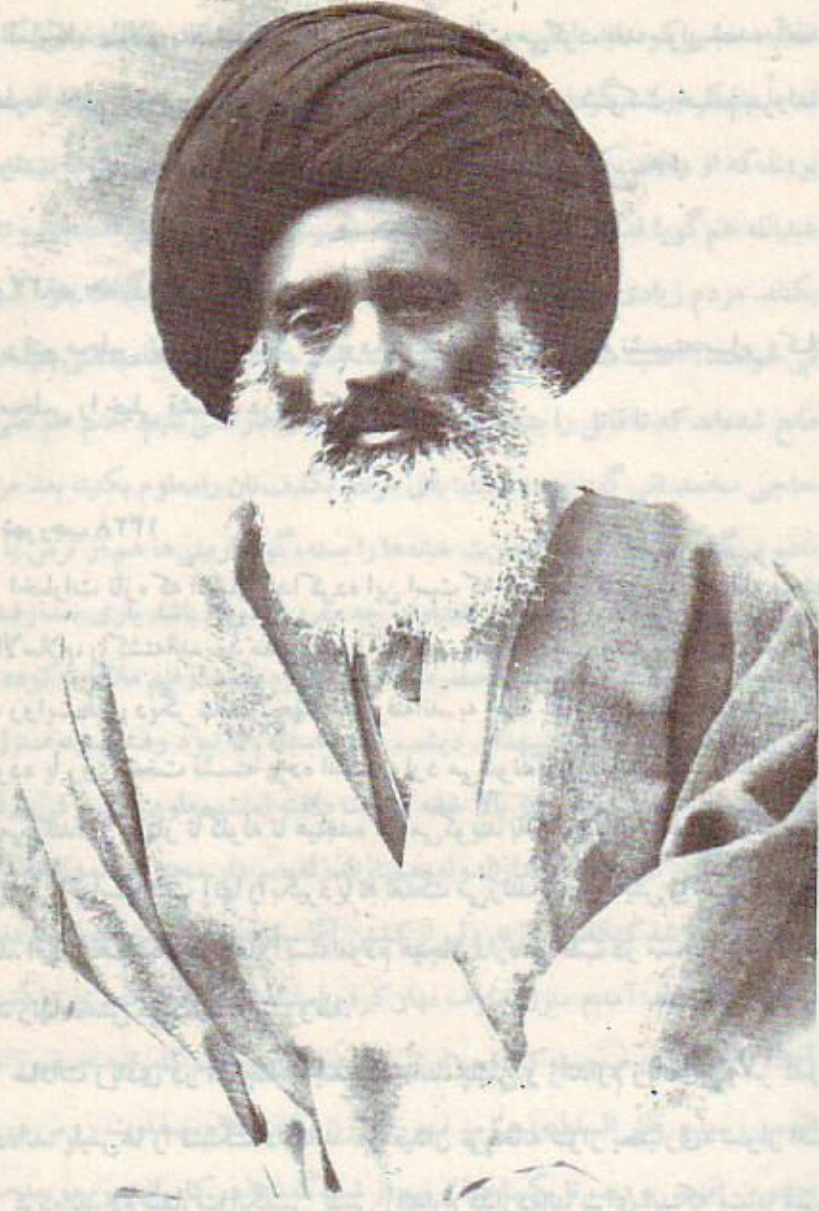
دوشنبه ۲۶ شهر جمادی‌الآخر ۱۳۲۸

عصری رفتم منزل غنچه خانم نبود، اقل بیکه خانم آنجا بود. رفتم خانه همشیره



سردار بهادر بختياری (سردار اسعد سۆم)

امروز عصری «پیرم» با سردار بهادر وارد شهر شدند هر کس را که بخواهید از رجال و اعیان و سردارها و شاهزادگان و امرا رفته بودند. پشت بامها پر از زن بود حضرات هم سوار بر اسبهای شاهی با یدک و موزیک و تشریفات هرچه تمامتر با سوار ژاندارم و پلیس و تشریفات وارد شدند.



دیشب آقای سید عبدالله مجتهد حجة الاسلام را کشته اند. آقا را با «موزر» می زنند از چهار تا گلوله تا هیجده تا می گویند....

اقدس الملوک، سالار محتشم هم - بود، اظهار کسالت می کرد. بعد سوار شده آمدم خانه غنچه خانم جون. پس فردا میخواید با افتخار السلطنه و شوکت خانم بروند از طرف رشت به زیارت خراسان.

سه شنبه ۲۷ شهر جمادی الاخر ۱۳۲۸

رفتم مجلس تماشا، بلیط گرفته بودم، مستشارالدوله آمده نشسته سایر و کلاء بودند مجلس را خیلی قشنگ درست کرده اند.

شنبه ۹ شهر رجب ۱۳۲۸

اخبارات تازه که انتشار پیدا کرده این است که دیشب آقای سید عبدالله مجتهد حجة الاسلام، راکشته اند. بعد معلوم شد (که) دو ساعت از شب رفته یک روایت هشت نفر، به روایت های دیگر سه نفر چهار نفر رفته اند. به خانه آقا، در مهتابی حیاط مشغول نماز بوده یا روی تخت نشسته بوده است، وارد می شوند تعارف می کنند بعداً آقا را با موزر می زنند؛ از چهار تا گلوله تا هیجده تیر می گویند به او زده اند، بعد می آیند بیرون قاپچی^۱ می خواسته است آنها را بگیرد با ته تفنگ می زنند دندان هایش را خرد کرده فرار می کنند. امروز هم تمام بازارها را بسته مردم هیجان دارند، اغلب در مسجد مروی جمع شده اند زنها فحش می دهند به مشروطه.

سادات زیادی در مسجدها جمع شده اند، پلیس و ژاندارم زیادی در سرگذرها گذارده اند. پلیس ها را فشنگ داده اند. در میدان توپخانه سوار بختیاری، سوار امنیه حاضر کرده اند. دم سفارت انگلیس پلیس ژاندارم گذارده اند برای اینکه مبادا مردم بروند سفارت پناهنده بشوند. وضع شهر خوب نیست وزراء هم که معلوم نیستند که اقلأ اصلاح امور را بکنند. یک نفر سید هم می خواسته است نطق بکند گرفته برده بودند

۱- در زبان ترکی قاپچی به معنی دربان است.

نظمیه، حبس کرده‌اند. اغلب مردم را مجبور می‌کنند که دکان‌هایشان را باز کنند. مردم تماماً متفکر (و) سرگردان هستند سر ندارند که بلوا بکنند. در خانه صدرالعلماء رفته بودند که او را هم بکشند گویا خانه‌اش نبوده یا در خانه‌اش را باز نکرده بودند. آقاسید عبدالله هم گویا قدری هم زنده بوده است وصیت کرده بوده در خانه خودش دفن بکنند. مردم زیادی هم بخانه آقاسید عبدالله رفته بودند پسرش گفته بود مردم چه می‌خواهند؟ اغلب مسجدها هم می‌خواستند ختم بگذارند. زن‌ها، بعضی سیدها و مردم مانع شده‌اند که تا قاتل را بدست ما ندهید بازارها را باز نمی‌کنیم. ختم هم نمی‌گذاریم. حاجی محمد تقی گفته بوده است: «ای مردم تکلیف‌تان را معلوم بکنید بعد من یکماه ختم می‌گذارم تجار تماماً تجارت خانه‌ها را بسته، گویا ارمنی‌ها هم از ترس یا به جهت همراهی دکان‌هایشان را بسته، تا خداوند چه مقرر فرموده باشد باری بعد رفتن منزل بارونوفسکی بعضی فرمایشات حضرت اقدس فرموده بود، رفتن ملاقات کرده حرف‌ها را زده بعد رفتن منزل سپهدار. دیشب آمده است بالا نبود رفته بود منزل سردار منصور رفتن آنجا سپهدار در بالا خانه خلوت داشته است معلوم نبود باکی، ولی سردار منصور معاون الدوله، مستشارالدوله، ممتازالدوله، سردار محیی معتمدالخاقان نشسته بودند. معلوم شد کنکاشی دارند ولی از کشتن آقاسید عبدالله خیلی متوهم بودند. متفکر بودند. باری بعد آمدن منزل صرف نهار کرده استراحت کردم. عصری مؤدب السلطنه آمده با او قدری صحبت کرده سوار اسب شده بیراهه رفتن کامرانیه حضور حضرت اقدس رسیدم. ظلّ السلطنه، هرمز میرزا و زن نایب دوم سفارت روس در حضور حضرت اقدس بودند، تا یکساعت و نیم از شب گذشته در کامرانیه بودم، بعد سوار شده آمدم منزل. شکر خدا را گفته استراحت کردم. سرکار معززالملوک هم رفته بودند زمین‌های الهیه، پیاده گردش.

یکشنبه ۱۰ شهر رجب ۱۳۲۸

بعد از صرف نهار مدتی روزنامه نوشته، استراحت کرده عصری برخاستم، نماز خواندم. بعد یکساعت به غروب مانده پیاده رفتم سر استخر سپهدار گردش. زن (و) مرد فرنگی زیادی بودند گردش می کردند، بعد هم سپهدار آمد. بازارها گویا بسته اند، سردار محیی می گفت؟ «امروز در خانه عضد الملک مجلس عالی بوده، خودش بوده، کسبه هم در مسجد مروی هستند به علما هم پیغام کرده بودند که لازم نیست شماها بیایید. ما خودمان اگر بایست تمام کشته شویم تکلیف خودمان را معین می کنیم. امرا در خانه عضد الملک جمع بودند وزراء، کسبه، تجار و شاهزادگان و کلاء جمع بوده اند. تمام را هم دعوت کرده بودند، اول که مدتی سکوت کرده بودند، بعد مستشار السلطان یک لایحه خوانده بود مفهومش این است که: «ما تا دو روز دیگر وزراء را معین خواهیم کرد آن وقت جداً قاتل های آقاسید عبدالله را خواهیم خواست. هنوز وزراء معلوم نیستند. شماها تجار، کسبه بروید دکان هایتان را باز کنید آسوده باشید. آن چند نفر تجار گفته بودند که خیر ما دکان هامان را باز نمی کنیم تا قاتل پیدا نشود، قصاص نشود ختم هم نمی گذاریم. به ولایات هم تلگراف می کنیم بازارها را ببندند (و) ختم نگذارند.» از طرف دولت هم قدغن کرده اند که تلگراف تجار را نزنند. پست خانه را هم قدغن کرده اند ولی گویا به توسط سیم انگلیس تلگراف زده اند کاغذ هم به همه جا نوشته اند. (در) خانه عضد الملک. تجار خیلی سخت جواب داده بودند که: «اگر مشروطه این است ما نمی خواهیم آقاسید عبدالله که اول مشروطه خواه بود و این بساط را او بر پا کرد برای عدالت، این چه عدالتی است، خون یک همچه مجتهدی را می ریزند می روند هیچ خبری نیست» آخر الامر گفته بودند ما ما محال است دکان هامان را باز کنیم تا کارمان درست نشود. گویا نوشته داده بودند تا دو روز دیگر اصلاح امورشان را بکنند قبول نکرده بودند. باری از این صحبت ها خیلی بود. امروز هم باز در مسجد مروی جمع

بوده‌اند. حاجی محمد تقی نطقی کرده بود که: «ای مردم مشروطه (را) ما بر پا کردیم پدر ما تجار در آمده، این چه وضعی است. ما چند چیز است که نمی‌خواهیم یکی مالیات نمک است، یکی گمرک دروازه‌هاست، یکی قپان داری است، یک چیز دیگر هم هست حالا رویم نمی‌شود بگویم بعد خواهیم گفت در هر صورت وضع شهر خیلی بد است. سپهدار با سردار محیی و شریف زاده رفتند خلوت کردند، رفتند رو به منزلشان. مجلس هم قدری خلوت است و کلا توی هم هستند باری نیم ساعت از شب رفته آمدن منزل. شکر خدا را بجای آورده استراحت کرد(م).

دوشنبه ۱۱ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر خالق مهربان، قدری راه رفتیم. دیشب در قلعه‌ک رفته بودند خانه ممتاز الدوله که او را بکشند، آدم‌هایش خبر دار شده چند تیر ردّ و بدل شده بود، در واقع یک ربع ساعت جنگ کرده بودند، بعد پلیس‌های قلعه‌ک آمده بودند به کمک، آن وقت آن‌ها فرار کرده بودند. شهر هم بازارها را هنوز بسته، هیجان دارند و قاتل را می‌خواهند. در مسجد مروی جمع هستند ولی بطور معقولیت. باری با جلال الدوله سوار شده رفتیم منزل سپهدار. سردار کل، ساعدالدوله، مؤقرالدوله برادر سردار محیی جمع بودند. قدری صحبت کرده باز با جلال الدوله آمده سوار شدیم رفتیم رو به سعدآباد و جلال الدوله برود سعدآباد، من هم می‌خواستم بروم تجریش حمام. حمام سرپل. باری در پل پیاده شدم حسنخان، شهدی علی هم با درشکه من آمدند. مغرب بود (که) رفتیم حمام تا دو ساعت از شب رفته حمام بودم، این حمام سرپل (را) دو سه سال است ساخته‌اند، حالا مال پسر مختارالسلطنه مرحوم است.

سه شنبه ۱۲ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکرانه حضرت حق، سوار شده رفتیم به سعدآباد منزل جلال

الدوله، دیروز دعوت کرده بود. باری آن عمارت‌های صارم الدوله‌ئی را پارسال بانوی عظمی ادعا کرده ضبط کرده است فقط باغ‌های ناصرالملکی و... خانه‌یی که خود جلال الدوله و ظل السلطان خریده‌اند باقی مانده است. در باغ‌ها هرگز میرزا منزل کرده است. و در یک خانه کوچک جلال الدوله منزل کرده است، زن (و) بچه جلال الدوله شهر هستند، هرگز میرزا زن و بچه‌اش را آورده، جلال الدوله گاهی می‌آید بالا. باری جلال الدوله، هرگز میرزا، فیروز میرزا، حاجی سیاح، وکیل السلطنه، قیصر میرزا پسر بزرگ وکیل السلطنه که مدت‌ها بود در روسیه مشغول تحصیل بوده است و دو سال بود که فرنگ بوده، تازه چند روز است آمده، با وکیل السلطنه آمده بود. سوار درشکه شده آدم سر استخر سپهدار. چون امشب شب میلاد حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. سردار مؤید که یک جنبه درویشی دارد منزلش هم نزدیک استخر است، سر استخر جشنی گرفته است، ما را هم دعوت کرده، باری رفتم سر استخر سپهدار. سفیر کبیر عثمانی، وثوق الدوله، مستشارالدوله ممتاز الدوله، سردار منصور، پیرم، ساعدالدوله، سردار شجاع، شاهزاده صمصام الدوله جمعیت زیادی تماشاچی، درویش زیادی به شام دعوت داشتند و بیت می‌خواندند. درویش‌ها شام می‌دادند. باری ولی هرطرف سپهدار حرکت می‌کرد مجاهدین تنکابنی و قفقازی مثل نگین انگشتر دورش را داشتند، مشهدی صادق مجاهد و سایر(ین) طوری می‌پاییدند که اسباب وحشت من شده (بود).

اخباراتی که امروز شنیده شده این است که امروز جمعیت زیادی هم در مسجد مروی بوده‌اند. زنها سرشان گل زده، مسجد شاه هم ختم گذارده بودند. بازارها هم بسته بود، مردم در هیجان هستند. وزراء هنوز نامعلوم، فقط رئیس الوزراء معلوم شده است، که مستوفی الممالک است. موثق الدوله وزیر دربار شده، بازارها بسته شده است، مجلس هم چندان رونقی ندارد. امروز در مسجد مروی ضرغام السلطنه، باقرخان سالار ملی نطق کرده بودند که: «این چه وضعی است. ما اول پیش قدم بودیم در مشروطیت

حالا می بینم و دینمان از دست رفته تا قاتل را نگیریم، به دارش تزئیم ول کن معامله (نیستیم). خیلی بد بوده است. زن ها معرکه کرده بودند. حاجی محمد تقی بنک دار گفته بود: «من یک پلو^۱ به مردم دادم، پوست خربزه خورها را وزیر کردم و به مقام رساندم، باز هم یک پلو دیگر می دهم مثل اولشان می کنم. این چه اوضاعی است. دسته سپهدار این کارها را بگردن پارتی های تقی زاده می گذارند. از نجف اشرف هم از آخوند ملا کاظم کاغذ آمده که تقی زاده، حسینقلی خان نوآب، حکیم الملک، فهیم الملک که عقیده صحیح ندارند، مذهب ندارند، نبایست در مجلس باشند، اخراج بلد بشوند. او هم پارتی انگلیس ها هستند و سپهدار پارتی روس ها. در واقع دولت روس (و انگلیس با هم در خفا مجادله می کنند. وضع خیلی مغشوش است خداوند خودش اصلاح کند.

تقی زاده هم هیچ عین خیالش نیست. «پیرم» هم رفته بود مسجد شاه (و مسجد مروی گفته بود(ه است)؛ «آسوده باشید، قاتل را پیدا خواهم کرد. بعضی ها می گویند قاتل معلوم، تحریک کننده هم معلوم است، بعضی ها می گویند اگر بخواهند قاتل را بگیرند کمیته آنها هم خیلی هستند دست در می آوردند آنوقت آدم زیادی کشته خواهد شد. هرج و مرج بدی است. سپهدار هم به قدری خوف دارد (که صد مراتب از آخرهای محمد علی شاه بدتر. هر وقت یک سیاهی می دیدند که رو به سپهدار می آید چند نفر مجاهد می رفتند رو به او، تمام هم مورز بسته اند. باری آمدم منزل شکر خدا را کرده دعاهای این شب را خواندم. آمیرزا آقاخان هم از شهر آمده بود قدری با او صحبت کرده، از شهر و وضع شهر صحبت می کرد، خیلی بد می گفت مردم در تزلزل هستند. تمام حیران و سرگردان. نزدیک مسجد مروی، خیابان ناصریه پلیس ژاندارم چاتمه زده اند و مردم بد می گویند. باری آقامیرزا آقاخان رفت منزلش که صبح برود بشهر. شکر خدا را گفته استراحت کرد (م).

چهارشنبه ۱۳ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکرانه حضرت یزدان، قدری توی باغ راه رفته، دعا خواندم. صرف نهار کرده مدتی روزنامه نوشته بعد استراحت کردم، عصری برخاسته نماز خواندم، اخبارات تازه: هنوز بازارها بسته و مردم در هیجان هستند. عضدالملک نمک خورده بوده است حاضر نبوده است، از بس که در این مدت باین مملکت تغوط کرده اند دیگر خوب است این قدر مسهل میل نفرمایند. گویا بجز مستوفی الممالک، موثق الدوله و حکیم الملک در اطاق سلام کسی نبوده بجز شصت نفر قزاق، قدری ژاندارم، چند نفر گاردی و سرباز، مستوفی، لشکر نویس اجزای سلام کسی نبوده است. بعد از تحقیقات مفصلاً خواهم نوشت. باری بعد سوار اسب شده از زیر دز آشوب رفتم به طرف کامرانیه و دم باغ مستشار السلطنه، آدم‌های مجّد الدوله را دیده پرسیدم گفتند اینجامست رفتم آنجا مستشار السلطنه مدتی است از معاونت وزارت خارجه معزول است و خانه نشین است مجد الدوله، مفاخر الدوله، تمجید الدوله پسر مجد الدوله آنجا بودند رفتم قدری پیش حضرات نشسته صحبت کردم بعد سوار شده رفتم کامرانیه حضور حضرت اقدس رسیدم. آقا علی جمارانی، ظل السلطنه و بعضی (از) اجزای شخصی خودشان بودند، تا چهار از شب رفته در حضورشان بودم چون شب دیر شده بود من را نگاه داشتند. شب را مانده قدری هم خدمت سرکار خاصه خانم رسیده شکر خدا را گفته استراحت کردم.

پنجشنبه ۱۴ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت پروردگار، رفتم حضور حضرت اقدس رسید. بعضی فرمایشات برای کارهای شخصی خودشان که راجع به سفارت است فرمودند. درشکه آورده بودند سوار شده رفتم اول به سفارت، در دفتر سفارت پیش «بارونوفسکی»، گفت وگو کرده، بعد آمدم منزل صرف نهار کردم. گفته بودم یک چادر «قلندری» زده

بودند در واقع حمام درست کرده، آب گرم کرده خودی شستم، بعد وقت خواسته رفتم سفارت پیش وزیر مختار، قدری بودم صحبت شکار از هر طرف صحبت کرده، بعد آمدم منزل، درشکه سوار شده رفتم به کامرانیه حضور حضرت اقدس رسیدم تا مغرب بودم بعد سوار شده آمدم رو به منزل. سر راه رفتم منزل مجدالدوله قدری کسل بود از او احوال پرسیده سوار شده آمدم منزل. امروز گفتند «پیرم» گفته بود بازارها را باز کنید ولی باز نکرده بودند بعضی‌ها باز کرده بودند ولی دوباره بسته بودند. چلوکبابی‌ها و قهوه‌خانه‌ها را هم بسته‌اند حاجی محمد تقی را دیروز برده بودند اداره نظمیّه ولی گویا خیال حبس کردنش را داشته‌اند ولی زود آمده بود بیرون نرسیده بودند که حبسش کنند. بعضی از تجار هم رفته بودند در مجلس، گویا راه نداده بودند. بعد رفته بودند سر جایشان در مسجد مروی، آن وقت از طرف مجلس آمده بودند عقبشان که بیایند. تجار هم گفته بودند ما نخواهیم آمد مگر ما را بروز ببرید، بعد هم وکلا رفته بودند در مسجد مروی دیگر معلوم نیست چه نتیجه بخشیده باری شکر خدا را گفته دعاهای شب جمعه و شب‌نیمه را خوانده استراحت کردم.

جمعه ۱۵ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت رب الغزّة دعاهای روز جمعه و روز جمعه را خوانده توی حوض غسل جمعه کرده صرف نهار کردم. بعد از نهار هم قدری روزنامه نوشتم، دیشب و دیروز جمعیت زیادی از کاسب و غیره به شمیران آمده‌اند. گاری و دوچرخه زیادی هم آمده، معلوم می‌شود مردم از شهر چندان دل خوش ندارند، بازارها بسته، (مردم) شهر در هیجان هستند تا خداوند چه خواسته باشد. عصری هم یک ساعت به غروب مانده، رفتم تا سر استخر سپهدار گردش. منزل سردار مؤید جمعی بودند. حاجب‌الدوله، میرزا آقای اصفهانی، آقا سید علی قمی، آقا سید یعقوب، میرزا نصرالله

خان، سید جهاد اکبر، شمس الذاکریین. صحبت می کردند. قدری به صحبت آنها گوش کرده رفتم قدری هم سر استخر گردش کرده بعد آمدم منزل. دعای سمات^۱ را خوانده قدری صحبت کرده شکر خدا را کرده استراحت کردم(م).

شنبه ۱۶ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکرانه حضرت احدیت، قدری راه رفتم. اخبار آوردند که در شهر بازارها را باز کرده قول داده اند که قاتل را پیدا بکنند مقاصد مردم را هم (به) عمل بیاورند. صنف هم هر کدام یک روز ختم می گذارند. باری صرف نهار کرده استراحت کردم. عصری برخاسته یک ساعت به غروب مانده رفتم سفارت عثمانی، امروز عید ملی شان است یعنی روزی که مشروطه شده اند. آنجا وزرای مختار اغلب بودند، مجدالدوله، سپهدار، حاجی علیقلی خان، مشیرالدوله، موثق الدوله، مستوفی الممالک رئیس الوزراء، معاون الدوله اجزای وزارت خارجه اغلب بودند. نصیرالدوله، سردار منصور و خیلی ها می آمدند و می رفتند موزیک هم می زدند. صرف بستنی کردیم اسم سفیر حسبه بک است بسیار آدم متعارف معقول خوبی است. در سفر سوم شاه شهید که من هم در رکاب بودم این سفیر در تغلیس ژنرال فنسول بوده است. باری بعد مراجعت کرده رفتم سر استخر سپهدار. قدری گردش کردم بعد سردار شجاع من را برد منزلش قدری صحبت کردیم. معتصم السلطنه، اعظم السلطنه، نوّه میرزا سید رضی هم که داماد معتصم السلطنه است بود، ضیاء آواز خوان، یعنی روضه خوان هم بود. باری آمده منزل شکر خدا را کردم. اخبارات: هنوز وزراء نامعلوم، بازارها را هم باز کرده ولی بعضی ها در مسجد مروی هستند که بقول خودشان وزراء معلوم می شود بعد اقدامات می شود. گفتند روس ها گفته بودند که اگر دکاکین را باز نکنند و شهر را امن نکنند لابد می شویم قشون

بیاوریم کار را مرتب بکنیم و شهر را امن بکنیم و به این جهت بود که بازارها را باز کرده‌اند. بعد از حمد خالق استراحت کردم.

یکشنبه ۱۷ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکرانه خالق مهربان سوار شده رفتم به سعد آباد منزل جلال الدوله، معین السلطان و هرمز میرزا بودند، قدری صحبت کرده بعد رفتم حمام. بیرون آمده صرف نهار کردم بعد از نهار قدری بازی کرده قدری استراحت کردم. عصرها جلال الدوله مثل سابق پیاده می‌رود گردش. امروز عقب من آمده سوار شده رفتم از جعفر آباد سر استخر ملک گذشته از زیر امام زاده قاسم دم در باغ وزیر افخم، درشکه موثق الدوله را دیدم. معلوم شد منزل وزیر افخم است رفتیم آنجا حاجی میرزا ابوطالب زنجانی، مساعد الدوله، عبدالرزاق خان پسر وزیر افخم، مجدالدوله هم بعد آمدند. مدتی از هر طرف صحبت کرده، بعد سوار شده با اسب آمدم منزل. شکر خدا را گفته استراحت کردم، دو شب هم است (هست) که هوا اول شب رعد و برق می‌کند. دیشب هم آخر شب در شهر باران زیادی آمده بود که اغلب مردم که در حیاط (و) پشت بام خوابیده بودند تر شده بودند، امشب هم اول شب، که من می‌آمدم رو به منزل، از طرف لار برق می‌زد. آسمان صدا می‌کرد. آمد تا روی شمیرانات، چند قطره هم باران آمد باری آمدم منزل شکر خدا را گفته استراحت کردم. ناصرالملک هم امروز رفت با پسرش به فرنگستان در واقع ورمال آقا را دمش داد.

دوشنبه ۱۸ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکرانه خلاق عالم. سرکار معززالملوک با ایران جون، معصومه خانم رفتند کامرانیه، شب را هم خواهند ماند. بعد قدری روزنامه نوشته سوار شده رفتم

منزل سپهدار، کسی نبود بجز ساعدالدوله و کرانس پدر سوخته ارمنی ملقب به آجودان همایون، چند نفر سید، میرزا محمد ترک مجاهد که نطق هم هست (و آصف الدوله مرحوم را دق کش کرده، باری قدری صحبت کرده صرف نهار کرده، مدتی تخته بازی کردیم. از شهر و مجلس تلفن، به او کرده بودند که بیاید مجلس چون وکیل است. امروز وزراء را گویا معین کرده (اند) مجلس علنی است ولی نرفته. باری تا عصری موثق الدوله هم آمده آنجا خیلی صحبت کرده، لقمان الممالک رئیس خلوت شده است. باری عصرانه آورده صرف کردیم من قدری کسل شده آمدم سر استخر سپهدار، قدری گردش کردم وزیر افخم، مجدالدوله، سردار مؤید، بهاءالدوله، سردار منصور، میرزا نصراله خان، صمصام الدوله... یک پایش در پنج سال قبل شقاقلوس کرده از زانو بریده اند و حالا در توی کالسکه دستی می‌گذارند گردش می‌کند. حالش هم خوب است. همه روز ریش‌ها را هم می‌تراشد. از شهر برای سردار منصور خبر آمد که وزراء را امروز معلوم کرده، آوردند در مجلس معرفی کردند، از این قرار است:

مستوفی الممالک رئیس الوزراء ولی هیچ مسئولیت (دیگری) قبول نکرده، فرمانفرمای احمق وزیر داخله، قوام السلطنه وزیر جنگ با استقلال، حکیم الملک وزیر مالیه، حسینیقلی خان نواب وزیر امور خارجه، اسدالله میرزا وزیر پست و تلگراف، دبیر الملک وزیر عدلیه، (وزیر) معارف و تجارت هنوز معلوم نیست.

در مسجد مروی هم همه روزه ختم هست. خیلی مبارک است این وزراء با علم و عمل. باری مدتی صحبت کردیم بعد آمدم منزل. گویا حاجی علیقلی خان آنچه پسر(ش) سردار بهادر از این سفر تبریزش از پول زیاد... تفنگ، اسباب نقره و طلا جمع کرده و غارت کرده بوده است که تا صد هزار تومان یا کمتر (و) بیشتر، می‌گویند رو به بختیاری فرستاده بود، بقولی نایب حسین و به قولی غریب خان در بین راه بختیاری‌هایی (را) که این مال را می‌بردند کشته، اموال را ضبط کرده‌اند. مسئله خوار هم خیلی بالا

گرفته است، رشید نظام و مراد خان پسر اسماعیل خان را هم می‌گویند (کشته شده‌اند) ولی گویا دروغ باشد. ولی از اهل فیروز کوه با او متحد هستند... اعیان خواری باغی شده در واقعه خوب می‌جنگند. بختیاری‌ها را که رفته بودند، چندین نفرشان را کشته، پدرشان را در آورده‌اند. بعد هم با استعداد رفته در «ایوان کیف» بی‌توب و استعداد مانده قدرت جلو رفتن ندارند و سوار زیادی رشید نظام دور خودش جمع کرده در کمال رشادت مشغول کارشان هستند. چندی قبل باقی دار بود، آوردندش به طهران که باقی را ازش بگیرند، دید هرج و مرج است پانصد تومان داد به دبیرالملک که معاون وزارت داخله بود مرخص کرده رفت این آتش را روشن کرد، به این جهت دبیرالملک حالا وزیر عدلیه شده است. باری آمدم منزل. شکر خدا را کردم. امشب هوا رعد و برق غریبی کرده، بسیار ممتد، باران زیادی هم آمده، هوا هم یک مرتبه تغییر کرده الان که دو ساعت (و) نیم از شب می‌رود تقریباً یکساعت (و) چیزی است که متصل باران می‌آید و هیچ قطع نشده است زمین‌ها تماماً گل شده. مثل باران‌های مفصل اول بهار شده، گاهی زیادتر می‌شود گاهی کم‌تر، صداهای مهیب غریبی هم اول کرده. برق‌های مفصل می‌زد. مدتی روزنامه نوشته، شکر خدا را بجای آورده استراحت کرده (م).

سه شنبه ۱۹ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر حضرت یزدان. دیشب تا وقتیکه خوابیدم همین طور باران می‌آمد گاهی آسمان صدا می‌کرد. باری قدری راه رفته با حسن خان صحبت می‌کردم بعد آمدم اندرون صرف نهار کرده قدری استراحت کردم، عصری رفتم پیاده گردش، سر استخر سپهدار گردش کردم. صمصام‌الدوله، میرزا عبدالله خان پسر منشی سفارت، میرزا اسدالله خان پدر سوخته کافر مشغول گفتن کفر بود از پیش او برخاستم، صنیع‌الدوله، وثوق‌الدوله هم بودند.

استخر را قهوه‌خانه کرده‌اند، جمعیت زیادی از اراذل بودند از آن سگه افتاده است. هر کس از رجال می‌آمد، می‌دید که وضع تغییر کرده است بر می‌گشت. باری آمدیم پایین قدری راه رفته آمدم منزل. شکر خدا را گفته، سرکار معزز الملوک آقای اعزاز السلطنه، ایران جون هم از کامرانیه آمدند، قدری صحبت کرده شکر خدا را بجای آورده معز اخوی هم از شهر آمده بود.

چهارشنبه ۲۰ شهر رجب ۱۳۲۸

صبح بعد از شکر خداوند قادر متعال، زود برخاسته نماز (و) دعاها را خواندم. شمیرانات هم ابر بود ولی شهر آفتاب. سوار شده با حسن خان رفته به شهر، وارد عزیزیه شدیم حسن خان اخوی بود بعد حاجی امین الخاقان، آ میرزا آقاخان آمدند. قدری صحبت کردیم هوای شهر بسیار گرم است درختها تمام برگهایشان ریخته، باری رفته حمام سروتن شوئی کرده بعد آمدم بیرون. از یک ساعت به ظهر مانده سوار شده آمدم شمیران، در بین راه گرما خیلی صدمه زده وارد منزل شده صرف نهار کرده بعد از نهار استراحت کردم. نوبه سختی کرده حالم بر هم خورد، تا عصری همین طور می‌لرزیدم حالم خیلی بد شده سر درد سختی گرفته تب شدیدی دچار شدم. عصری هم حضرت اقدس، غلامرضاخان پیش خدمت را فرستاده بود احوال پرسى. بعد از سه به غروب مانده هوا ابر شده، بنای رعد و برق را گذارده، صداهای عجیب و غریب می‌کرد. بارانهای درشت می‌آمد مثل اول بهار. امسال در اول بهار این طور صداها در آسمان نکرده بود که در این چند روز کرده، خیلی بادهای سخت هوا را به طوری تاریک کرده که عصری محتاج چراغ شده بودیم. کوه را مه گرفته بود. ابرهای سیاه و مهیب روی آسمان بود. باری بعد هم سردار مؤید آمد توی اندرون قدری نشسته رفت. بعد نماز خوانده شکر خدا را بجای آورده همین طور کسل بودم هوا هم ابر (و) تیره بود